



ارتباط با ما۰۹۰۲۳۰۸۸۵



شهید آقاپور در حرم امام رضا

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید موسی آقاپور

از رزمندگان هوافضای سپاه که ۲۴خرداد مصادف با عیدغدیر شهید شد

شهادت برای همسرم فقط آرزو نبود سبک زندگی بود

■ علیرضا محمدی

شهید موسی آقاپور هر زمان که خسته از شیفت کاری‌اش به خانه برمی‌گشت، گوشی تلفن همراهش را در دسترس نگه می‌داشت و در همان حال استراحت می‌کرد. وقتی همسرش از او پرسید چرا گوشی را خاموش نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت هر لحظه امکان دارد با ما کار داشته باشند. احساس مسئولیت اجازه نمی‌دهد با فراغ‌بال استراحت کنیم... موسی آقاپور از نیروهای جوان هوافضای سپاه بود و در بخش پدافند هوایی این نیرو خدمت می‌کرد. همان نیرویی که داغ بزرگی بر دل رژیم صهیونیستی و امریکا گذاشتند و آنها هر چه داشتند پای کار آوردند و سر آخر نتوانستند مقابل موشک‌های ایران ایستادگی کنند. شهید آقاپور هر چند جانش را در مسیر مبارزه با صهیونیست‌ها داد اما تا جان در بدن داشت، به مبارزه با شقی‌ترین دشمنان اسلام ادامه داد. گفت‌وگوی «جوان» با افسانه‌بر کی، همسر شهید موسی آقاپور را پیش‌رو دارید.

چند سال با شهید آقاپور زندگی مشترک داشتید؟

من و همسر، شهید موسی آقاپور، ۱۹ آذرماه ۱۳۹۸ عقد کردیم و ۱۵ اسفندماه ۱۴۰۰ با برگزاری مراسم ازدواج‌مان، زیر یک سقف رفتیم. تا روز شهادت‌شان من افتخار داشتم که سه‌سال و سه‌ماه و هشت روز زندگی پر از عشق و شرافت را با ایشان داشته باشم. آشنایی و ازدواج ما هم به صورت سنتی بود. از طریق معرفی دوستان ایشان با هم آشنا شدیم و بعد هم مراسم خواستگاری، عقد و... به صورت سنتی و مرسوم انجام شد.

معیارهای تان برای ازدواج چه بود؟

معیار من برای ازدواج ایمان و شغل آبرومند و صداقت و همچنین تأیید پدرم بود. شکر خدا آقاموسی همه این خصوصیات را داشت. ایشان از ابتدا روحیه‌ای آرام، متین و صادق داشت. هدف زندگی‌شان مشخص بود و از همان روزهای اول، عشق به خدمت در راه خدا و دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) در دل‌شان موج می‌زد. تصمیم از ازدواج‌مان بر پایه ایمان و آرامش بود، نه ظواهر. بعد از ازدواج هم هر روز ایمان و البته مهربانی ذاتی همسرم برام آشکار تر می‌شد.

در مراسم خواستگاری چه حرف‌هایی بین تان ردوبدل شد؟

وقتی آقاموسی به خواستگاری‌ام آمد، از همان لحظه

اول نگاهش پر از معنا بود. خوب یادم است که در جلسه خواستگاری گفت: «مهم‌تر از شغلم، اعتقادم به مسیر زندگی است. من سرباز وطن و نظامی هستم و ممکن است روزی هدف حمله دشمن قرار بگیرم.» آن شب نه‌از مهریه و این‌طور مسائل حرف زدیم، نه از تجمل و این‌طور چیزها. بیشتر حرف‌های ایشان پیرامون ایمان، صداقت و وطن بود. ما تقریباً سه‌سال نامزد بودیم و کمی بیشتر از سه سال هم زیر یک سقف بودیم. در تمام این شش سال، همیشه رعایت حجاب از تأکیداتش بود.

هر دو خانواده از لحاظ اعتقادی و فرهنگی مشترک بود؟

بله هر دو خانواده انقلابی و مذهبی هستند. پدر همسر هم در جبهه و جنگ بودند و هم ایثارگر هستند. همچنین در نیروی زمینی سپاه بودند و سال‌ها در سپاه خدمت کردند. من مرحوم پدرم هم جبهه رفتند و ایثارگر بودند. ایشان ۱۱ بهمن ۱۴۰۲ به رحمت خدا رفتند.

همسر تان از نیروهای هوافضای سپاه بودند، نگاه‌شان به مسئولیت‌ها و تعهد کاری‌شان چطور بود؟

شهید موسی آقاپور در هوافضای سپاه خدمت می‌کرد. کارشان پر مسئولیت و دقیق بود و در مورد کارشان بسیار حساس و مسئولیت‌پذیر بود. ایشان پس از

بارها ابراز علاقه کرده بود که دلش می‌خواهد به سوریه برود و این خواسته، فقط هیجان نبود؛ ایمان عمیقی پشت تصمیمش بود. اما خب به خاطر مسئولیت‌هایی که در ایران داشت، نتوانست به جبهه دفاع از حرم اعزام شود.

در زندگی شخصی و مشترکی که با شهید آقاپور داشتید، ایشان را چطور آدمی شناختید؟

اگر بخواهم تعریفی از شخصیت همسر شهیدم داشته باشم، ایشان مجموعه‌ای بود از مهربانی و شوخ‌طبعی. با بزرگ‌ترها بسیار باوقار و با کودکان، کودکانه رفتار می‌کرد تا شاد شوند. رفتارش پر از عطفوت بود؛ اگر خسته هم به خانه می‌آمد، لیخندش را از من دریغ نمی‌کرد. به نظم در زندگی اهمیت می‌داد و با عملش می‌اموخت، ایمان فقط در کلام نیست، بلکه باید در رفتار هم دیده شود. در کارهای منزل به من کمک می‌کرد؛ مثل یک مسابقه بود برای انجام کارهای منزل. یک اخلاق خوبی که شهید آقا پور داشت، این بود که نماز اول وقت برایش خط قرمز بود. همیشه می‌گفت نماز باید آغاز کارها باشد، نه وقفه در میان آنها. هر روز پس از نماز، سوره واقعه و ۱۰ صفحه قرآن می‌خواند و مرا هم به این عادت دعوت می‌کرد. وقتی صدای تلاوتش در خانه بلند می‌شد، محیط اطراف‌امان آرام و نورانی می‌شد. یک‌بار که مشغول نماز بودم، وارد خانه شد و گفت: «به‌به!» می‌گم چرا خونه اینقدر نورانیه! نگو خانمم نماز می‌خونه، فرشته‌ها پر شدن توی خونه...» این جمله‌اش برای من ماندگار شد؛ چون نگاهش به عبادت، نگاه عاشقانه بود، نه تکلیف محور.

ایشان اهل ورزش هم بودند؟

به سفر و کوهنوردی علاقه داشت. با همکارانش برنامه منظم کوهنوردی داشتند. سفرهای زیارتی را با جان و دل دوست داشت. سفرهای مان ساده بود اما پر از لحظه‌های ناب با هم بودن و این همراهی مسیر را زیباتر می‌کرد. گاهی وقت‌هایی گویم کاش می‌شد دوباره همان جاده، همان هوا، همان لیخندها را دوباره تجربه کنیم. **بخشندگی و کمک به نیازمندان در زندگی خیلی از شهدا دیده می‌شود، در این زمینه چه خاطراتی از شهید آقاپور دارید؟** اتفاقاً ایشان بسیار دست‌ودلباز و کمک‌رسان بود. خاطرم هست در دوران نامزدی، هنگام پیاده‌روی از چند دست‌فروش که درخواست کمک داشتند، خرید کرد و حتی بیشتر از قیمت واقعی پرداخت. وقتی پرسیدم: ما این وسایل را نیاز نداشتیم، چرا خریدی؟ لیخند زد و گفت: از امام‌علی(ع) روایت است؛ هر کس از تو کمک خواست، او را دست خالی برنگردان. حتی اگر بدانی که نیازمند نیست، همیشه باور داشت رزق‌روزی در خدمت به بندگان خدا، کم نمی‌شود.

نگاه آقاموسی به مقوله شهید و شهادت چطور بود؟

می‌توانم بگویم شهادت برای آقاموسی یک آرزو نبود، یک سبک زندگی بود. یک روز که گلزار شهدا کنار مزار شهید آل‌هاشم بودیم، به گلزار شهدای روبه‌رو که نیمه‌کاره بود و آن را مسقف‌سازی می‌کردند اشاره کرد و گفت: «اینجا رو هم کامل می‌کنن... آن‌شاءالله قسمت من هم همین‌جا بشه.» همانجا اشک در چشمانم جمع شد و حس کردم این جمله، وعده‌ای الهی است. خیلی طول نکشید که خودش هم شهید شد و پیکرش به همان جایی که آن روز اشاره کرده بود، انتقال داده شد و همانجا تدفین شد. معمولاً هر هفته به زیارت گلزار شهدای مدافع حرم می‌رفتم. می‌گفت دیدار اول باید با شهدا باشد بعد با اقوام. چون شهدا یادآور هدف اصلی زندگی هستند. وقتی در کنار مزار شهید بیضایی از شهدای مدافع حرم می‌ایستاد، آرامش خاصی می‌گرفت و مدتی با ایشان نجوا می‌کرد. بادم است یک‌بار که از سختی فراق گله کردم و گفتم کاش من زودتر از تو برم، طاققت بوندنت سخت است، اشک در چشمانش حلقه زد اما با آرامش گفت تو دختر قوی‌ای هستی... من مطمئنم خدا مراقب توست. آن جمله قوت‌قلب من شد. می‌دانستم برای رفتن آماده‌است اما برای دل من مهربان‌ترین وداع را گفت.

شهادت همسر تان مصادف با روز عید غدیر بود. آن روز چطور برای شما و همسر تان گذشت؟ آن روز آقاموسی صبح زود رفت‌ن تان خرید و با هم صبحانه خوردیم. چون بامداد روز قیل (۲۳ خرداد) با تجاوز رژیم



پاسدار شهید موسی آقاپور از رزمندگان هوافضای سپاه



وقتی خبر شهادت‌ش را شنیدیم، جهان برای متوقف شد. طاققت دوری‌اش هنوز هم برایم سخت است. اما باور دارم، آقاموسی با ایمان قلبی کامل شهید شد و خداوند دعای همیشگی‌اش را اجابت کرد. غم فراق سخت است اما مطمئنم او به وعده‌اش رسیده‌است؛ همان جایی که می‌خواست رفت و همان جایی که یک روز خودش اشاره کرده بود، مزارش شد



شهید موسی آقاپور بسیار علاقه‌نا داشت تا محل حج حرم شود



روزنامه جوان | شماره ۷۴۶۰

این شغل را با همه مسئولیت‌هایش قبول کردم. با وجود آگاهی کامل از موقعیت حساس پدافندهوایی که به گفته خودش نخستین هدف دشمن است ولی هنگام رفتن در دلش ذره‌ای تردید نداشت. در آخرین لحظه دستم را بوسید. گفتم منتظرت می‌مانم، گفت: نگران نباش، جای ما امن است. دعایم کن. آن‌شاءالله برمی‌گردم.

خبر شهادت‌ش را چطور شنیدید؟

آن روز تا ساعت ۴ عصر ارتباطی نداشتیم. وقتی که مأموریت می‌رفت، معمولاً به دلایل امنیتی تماس برقرار نمی‌مگر مگر خودش زنگ می‌زد. عصر مادر همسرم زنگ زد و گفت: مثل اینکه آقاموسی زخمی شده است. تا این خبر را شنیدم، فقط به خدا التماس می‌کردم شهید نشود. هر اتفاقی بیفتد قبولش می‌کنم. با جله خودم را به بیمارستان محلاتی رساندم. حال خوبی نداشتیم. اتاق‌های بیمارستان را یکی یکی نگاه کردم. گفتند این بیمارستان نیست. یکی از پرستارهای خانم دلش به حالم سوخت مرا بغل کرد و گفت همسرت شهید شده است...

شهید آقاپور شما را برای شهادت‌شان آماده کرده بودند، با این وجود چطور با خبر شهادت‌شان روبه‌رو شدید؟

من هر چند می‌دانستم همسرم آرزوی شهادت دارد اما نمی‌خواستم به روزی فکر کنم که دیگر او را نمی‌بینم. به همین خاطر وقتی خبر شهادت‌ش را شنیدم، جهان برایم متوقف شد. طاققت دوری‌اش هنوز هم برایم سخت است. اما باور دارم ایشان با ایمان قلبی کامل شهید شد و خداوند دعای همیشگی‌اش را اجابت کرد. غم فراق سخت است اما مطمئنم او به وعده‌اش رسیده‌است؛ همان‌جایی که می‌خواست رفت و همان جایی که یک روز خودش اشاره کرده بود، مزار خودش شد. ویژگی خاصی که از شهید آقاپور همیشه در ذهنم مانده است، لیخندش و مهربانی همراه با ایمانش است. وقتی وضو می‌گرفت و رو به قبله می‌ایستاد، انگار با خدا حرف می‌زد. همیشه می‌گفت: اگر بین خودت و خدایت اصلاح کنی، خدا خودش بین تو و بقیه را درست می‌کند. این جمله عصاره زندگی‌اش بود. همیشه قبل از شروع کارهایش این جمله «نه نام تو به یاد تو و به خاطر تو» را زمزمه می‌کرد.

چه خاطراتی از شهید آقاپور بیشتر در ذهن تان مرور می‌شود؟

در دوران نامزدی یک روز به خانه ما آمد. کتابی به من داد و گفت: «این کتاب دعا را در محل کارم داده‌اند، به تو هدیه می‌دهم. من را هم دعا کن.» در واقع همین کتاب «مناجات‌یاجده» اولین هدیه‌ای بود که از شهید آقاپور به یادگار گرفتم. الان که چند ماه از شهادت همسر می‌گذرد، این کتاب همدم لحظه‌های من شده است. هربار که روز، روزی‌نم و آیات نورانی آن را می‌خوانم، دلنگنی‌هایم را برایش زمزمه می‌کنم. شهید آقاپور در تعامل با دیگران، بسیار خوش‌رو و مهربان بود. با همه افراد فارغ از سن و جایگاه، با احترام و گشاده‌رویی رفتار می‌کرد. با کودکان، کودکی می‌کرد و با بزرگسالان، رفتار بزرگ‌منشانه داشت. ادب و احترام او به‌ویژه در قبال پدرمادرشان مثال‌زدنی بود. همسرم خواهر نداشت و دو برادر بودند؛ به سن تأکید می‌کرد برای پدرمادرم دختری کن. چون آنها دختر ندارند هر کاری که برای پدرمادر خودت انجام می‌دهی برای آنها هم انجام بده. **اگر یک‌بار دیگر همسر تان را ببینید چه حرفی به او می‌نزدی؟**

اگر امروز او را می‌دیدم، می‌گفتم راحت ادامه دارد... و همان‌طور که به من اطراف پر از فرشتگان را نشان می‌دادی. حالا حضور در زندگی‌ام را حس می‌کنم. می‌گفتم دلم به قولی که دادی قرض است: «خدا مواظب توست.»

سخن پایانی.

همسران شهید! اگرچه داغی بزرگ بر دل دارند اما سرمایه‌ای بزرگ‌تر در قلب‌شان نهفته است: ایمان به ادامه راه. شهیدا زنده‌اند، نه تنها در روح، بلکه در مسیر زندگی ما. هر قدمی که به امید خدا برداریم، ادامه همان راهی است که آنان گشودند. شهید موسی آقاپور در زندگی‌اش درس داد که ایمان یعنی «خدمت بی چشم‌داشت» و عشق یعنی «دعای شهادت با لیخند رضا». شهید فقط افتخار نیست، مسئولیتند. وظیفه‌ای برای ما که یادمان نرود این آرامش ساده چقدر سخت به دست آمده است.

طراح:علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۷۴۶۰

	۶			۱	۳
		۸		۷	۴
			۹	۲	
۸	۴			۳	
		۷	۸		
۹		۸	۶	۷	
۷			۱	۶	
			۱		

جدول سودوکو

ارقام ۹ تارطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۴۵۹

ب	ا	ا	ا	۸	د	س	۷	۷	۷
س	۷	۱	۷	ب	ا	ا	ا	۸	۸
د	۷	۸	ا	۷	۱	ا	۱	ا	ب
ا	ب	ا	ا	ا	۷	۷	۷	۸	س
۷	ا	ا	۷	ا	۷	۸	ا	ا	۱
۷	ا	ا	۷	۱	۷	ا	ا	ا	۷
ا	۷	ا	ا	ا	۱	۷	۷	ا	ا
ا	۷	ا	ا	ا	۱	۷	۷	ا	ا
ا	۷	ا	ا	ا	۱	۷	۷	ا	ا
ا	۷	ا	ا	ا	۱	۷	۷	ا	ا

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	ش	م	ن	ب	و	ش	ا	د	ک	ا	م	ا	ر
۲	۱	و	ز	ا	ن	ا	و	د	ی	س	ت	ا	ب	ا
۳	۲	ا	م	ا	س	و	ن	ر	ی	ف	ش	ا	ا	ک
۴	۳	ا	ک	ا	ن	ا	ک	ل	ت	ا	ه	س	ا	ب
۵	۴	ا	ک	ا	ن	ا	ک	ل	ت	ا	ه	س	ا	ب
۶	۵	د	ر	ج	ا	ر	د	ا	ل	و	س	ت	ا	ر
۷	۶	ا	ت	د	و	ب	ی	ا	ن	ا	ر	ا	ا	ر
۸	۷	ا	ک	ی	ا	ن	ا	و	د	ی	س	ت	ا	ب
۹	۸	د	ر	س	ی	ا	د	ا	ن	ا	و	د	ی	س
۱۰	۹	ا	د	ا	ن	ا	و	د	ی	س	ت	ا	ب	ا
۱۱	۱۰	ا	د	ا	ن	ا	و	د	ی	س	ت	ا	ب	ا
۱۲	۱۱	د	ف	ا	م	ر	و	ب	ا	ز	ا	ت	ا	ب
۱۳	۱۲	ا	ش	ا	م	ت	ا	ل	و	ک	ب	ا	ر	ب
۱۴	۱۳	ا	ر	د	ک	ع	ز	ا	د	ا	ر	و	ا	ز
۱۵	۱۴	ر	ع	ن	ا	و	د	ا	ر	ا	ش	ی	ا	و

از راست به چپ

۱-اوه هم آرزوی براندازی ایران را به گور برد-فرمانروایان قدیم روم ۲-سیر جنگلی-در ختی با چوب سخت و گرانها-بوتیک‌دار ۳-ملت گوگول-زغال فروخته-صدای شکستن چیز-سزاور ۴-جفت ماده-رگ گیاه-اصطلاحی در شطرنج-کافی ۵-شهر زلزله خیز-مربوط به درون-گرد بتونه ۶-تهمت زدن-دشمن مار-علم جادو ۷-فیل فسیلی-چشم پوش-یار مرگ ۸-خوردنی پس از غذا-صدای نازک-موی گردن شیر-نخستین قبیله مسلمین ۹-تعجب زنان-نگهان گله-سر گذشت ۱۰-بخشند-نصب و بهره-حاشیه کوه ۱۱-محکم کردن-سنگ نوشته-چهارپای اصلی ۱۲-مکین-مسافر-پادشاهان روسیه-چاشنی غذا ۱۳-فرزند-بدی-گذشته-وسیله داوری فوتبال ۱۴-غلاف-بالش و بستر-غالب و پیروز ۱۵-بخشی در ادارات که مسئول دریافت وارسال نامه هاست-از اشکال هندسی

از بالا به پایین

۱-پرستیکو-باشگاه فوتبال آلمانی ۲-سرگرد قدیمی-کروکودیل-علامت مسیحیان ۳-آهک-اولین فصل-نوعی رنگ مو-دیوار گلی ۴-کشوری اروپایی-پشوی مذهبی-پوشش حجاب-شمارش ۵-نوراندک-متناسب-سوب ما ۶-یاقوت-قیافه-صمغ در ختی ۷-از مغزهای خوراکی-صداقت-ضمیر دور ۸-زشت-پخته نیست-بازداشتن-بالاترین نقطه کوه ۹-زلف-حساسیت-تازه کار ۱۰-فیلم مهرجویی-قدم-مخارج ۱۱-شهرایستاده-خوراکی خام-مشکل از سبزیجات-ماهر ۱۲-صوت درد-کره ما-ستمکار-گفتن ۱۳-نمای کلی-تکیه دادن-رنگ افزایش تمرکز-فراموشی ۱۴-ترک آن گناه است-پروردگار-پرش ۱۵-مقاومت-نوعی بیماری روحی همراه با اختلالات حسی